

فهرست

سخن مترجم	۱
معرفی کتاب حاضر	۳
سخن دکتر جابری پیرامون کتاب حاضر	۴
یک نکته ضروری	۱۸
مقدمه مؤلف	۲۱
ابوسفیان و مروان	۲۷
زمینه‌های دشمنی و ستیز	۳۹
خویشان و نزدیکان پیامبر	۵۷
دایره خویشاوندی	۵۹
[توضیح]	۶۰
ذوی‌القربی چه کسانی هستند؟	۶۱
شایستگی بنی‌امیه برای خلافت	۷۱
کارگزاران پیامبر از بنی‌امیه	۷۷
آنچه درباره بنی‌امیه آمده	۸۷
خلفا و بنی‌امیه	۹۵
اختصاصات بنی‌هاشم	۱۰۱
خارج شدن خلافت از دست علی	۱۰۹
خلقای بنی‌عباس و نمونه‌هایی از رفتار آنها	۱۱۷
همانندی خلافت اسلامی با ملت موسوی	۱۴۱

پیوست‌ها

- پیوست ۱: جزیره العرب ۱۵۱
- حالت اجتماعی عرب ۱۴۳
- پیوست ۲: خلفا و حاکمان بعد از پیامبر از سال ۱۱ تا ۶۵۶ هجری ۱۶۸
- خلفای راشدین ۱۶۸
- خلفای اُموی ۱۶۹
- خلفای مروانی ۱۷۰
- خلفای بنی عباس = آغاز خلافت بنی هاشم بعد از حضرت علی و امام حسن ۱۷۲
- پیوست ۳ ۱۷۸
- آرای فقهای اهل سنت ۱۸۱
- مسلمانان مؤلفه قلوبهم ۱۸۳
- منابع و مآخذ ۱۹۷

سخن مترجم

تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی در سال ۷۶۶ هجری قمری در شهر قاهره دیده به جهان گشود و در همان شهر به سال ۸۴۵ چشم از جهان فرو بست. پدرش از بعلبک لبنان به مصر آمده بود و اجدادش همه در آن دیار می‌زیستند. مقریزی را منسوب به محله‌ای در بعلبک می‌دانند که نام آن حارة المقارزة (محله مقارزه) بود. گویند آن‌گاه که سن او به پنجاه رسید یکسره به کار نوشتن پرداخت و از همه مشاغل کناره‌جست. اکثر نوشته‌های وی در زمینه تاریخ است. به گفته سخاوی: «در نوشته‌ای به خط مقریزی خواندم که تألیفات او زیاده از ۲۰۰ مجلد بزرگ است». اما آنچه از تألیفات وی نام برده‌اند عبارت‌اند از:

۱. المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار.
۲. السلوك في معرفة دول الملوك.
۳. تاریخ الأقباط.
۴. البيان والإعراب عما في أرض مصر من قبائل الأعراب.
۵. النزاع والتخاصم في ما بين بني امية و بني هاشم.
۶. تاریخ الحبش.
۷. شذور العقود في ذكر النقود.
۸. تجريد التوحيد المفيد.

٩. نحل عبر النحل.
١٠. إمتاع الأسماع بما للرسول من الابناء والحفدة والمتاع.
١١. منتخب التذكرة.
١٢. الاشارة والإعلام ببناء الكعبة بيت الحرام.
١٣. اتعاظ الحنفاء فى أخبار ائمة الفاطميين والخلفاء.
١٤. الأوزان والأكيال الشرعية.
١٥. الخبر عن البشر.
١٦. عقد جواهر الأسقاط فى ملوك مصر والفسطاط.
١٧. دُررُ العقود الفريدة فى تراجم الاعيان المفيدة.
١٨. الإلمام بأخبار من بأرض الحبشة من ملوك الاسلام.
١٩. الطرفة الغربية فى أخبار حضرموت العجبية.
٢٠. مختصر الكامل، لعبد الله بن عدى.
٢١. كما فى مذكرات الميمنى.
٢٢. شارع النجاة فى حجة الوداع.
٢٣. ازالة التعب والعنى فى معرفة الحال فى الغناء.
٢٤. إغاثة الأمة بكشف الغمّة.
٢٥. حصول الانعام والمير فى سؤال خاتمة الخير.
٢٦. الذهب المسبوك فى ذكر من حج من الملوك.
٢٧. الضوء السارى فى معرفة خبر تميم الدارى.
٢٨. العقود فى تاريخ اليهود.
٢٩. المقاصد السنّية فى معرفة الأجسام المعدنية.
٣٠. جنى الأزهار من الروض المعطار.
٣١. البيان المفيد فى الفرق بين التوحيد والتلحيد.
٣٢. مجمع الفوائد ومنبع العوائد.
٣٣. المقتفى فى تراجم اهل المصر.

معرفی کتاب حاضر

زمانی که کتاب النزاع و التخاصم را مطالعه نمودم، دریافتم که مقریزی در این کتاب به موضوعی جدید پرداخته است. لذا تصمیم گرفتم آن را به زبان فارسی برگردانم. در ضمن انجام این کار به کتابی به نام عقل سیاسی در اسلام نوشته دکتر محمد عابد الجابری (نویسنده معاصر مراکشی) که آقای عبدالرضا سواری به زبان فارسی برگردانده بود دست یافتم. در بخشی از این کتاب، دکتر جابری به بی نظیر بودن کتاب النزاع و التخاصم در میان تألیفات قدما تصریح نموده بود. و چون نظر خویش را مورد تأیید ایشان یافتم، بیش از پیش عزم خود را بر اتمام ترجمه کتاب جزم نمودم و آن را به انجام رساندم.

ابتدا بنا داشتم متن ترجمه شده را نقل کنم اما به علت اغلاطی که در آن بود، خود، اقدام به ترجمه نمودم که اکنون به محضر خوانندگان تقدیم می دارم. اما لازم می دانم قبل از نقل کلام دکتر جابری به معرفی بسیار کوتاه ایشان بپردازم.

دکتر محمد عابد الجابری در سال ۱۹۳۶ میلادی در کشور مغرب به دنیا آمد. بعد از اتمام تحصیلات در سال ۱۹۶۷ به عنوان استاد فلسفه و اندیشه عربی اسلامی در دانشگاه رباط مشغول به کار شد. و در تاریخ ۲۰۱۰/۵/۳ چشم از جهان فرو بست.

تألیفات ایشان عبارتند از:

۱. مدخل الی فلسفة العلوم ۲. نحن والتراث ۳. نقد العقل العربی ۴. تكوين العقل العربی ۵. بنية العقل العربی ۶. العقل السياسي العربی ۷. العقل الاخلاقی العربی ۸. فکر ابن خلدون ۹. مدخل الی القرآن الکریم ۱۰. فهم القرآن الحکیم.

سخن دکتر جابری پیرامون کتاب حاضر

ایشان در کتاب العقل السياسي العربي می نویسد:

در میان تاریخ نویسان قدیمی مقریزی تنها مورخی است که مسئله غلبه بنی امیه بر بنی هاشم و تسلط آنها بر حکومت را به صورت یک موضوع طرح نموده و در پی آن تنها به دنبال اسباب و علل ظاهری تاریخ است.

وی برای این موضوع کتابی کم حجم اختصاص داده که در میان تألیفات قدما در این موضوع یگانه است. این کتاب، النزاع والتخاصم فی مابین بنی امیه و بنی هاشم نام دارد و این گونه آن را آغاز نموده است:

من بسیار تعجب می نمودم که بنی امیه بر خلافت دست انداخت و با خود می گفتم: آنها چگونه به فکر افتادند که خلافت را به دست گیرند؟! و بنی امیه و بنی مروان بن حکم که مطرود رسول خدا و لعنت شده او بودند کجا و اندیشه خلافت کجا؟ با اینکه در روزگار قبل از اسلام دشمنی میان بنی امیه و بنی هاشم تحکیم یافته بود و نهایت تلاش آنها در آزار و تکذیب پیامبر تا زمانی که مکه فتح شد و تعدادی از بنی امیه به دین اسلام گرویدند ادامه داشت. با این سابقه و عملکرد - به جان خودم سوگند - فاصله ای دورتر از فاصله بنی امیه با خلافت و جانشینی پیامبر قابل تصور نیست. چرا که برای آنها هیچ وسیله و دستاویزی برای به دست گرفتن خلافت وجود نداشت.

مقریزی بعد از اینکه تأکید می کند اسباب رسیدن به خلافت یعنی «خویشاوندی با پیامبر و سابقه مسلمانان و وصیت پیامبر» - البته نزد کسانی که وصیت را قبول دارند - در حضرت علی جمع بود و در مقابل، بنی امیه هیچ یک از این سه ابزار را در اختیار نداشتند. مواضع آنها را در دشمنی با بنی هاشم در زمان جاهلیت و نیز در برابر دعوت پیامبر، و سرکردگی

ابوسفیان در جنگ‌هایی که با پیامبر انجام داد را برمی‌شمارد و در پایان می‌گوید:

همواره در طول سالیان دراز فکرم را در این مورد و موارد مشابه آن به کار می‌گرفتم، تا اینکه بحمدالله علت تسلط امویان و جلوگیری ایشان از دست یافتن بنی‌هاشم بر خلافت برابم روشن شد. و آن این بود که علل ادامه و پیشرفت هر کاری تابع و پیرو علل وجود و آغاز آن کار است (و به تعبیر دیگر علت مبقیه همان علت موجد است) و هر امری که بر ما پوشیده باشد آن‌گاه که سبب و علتش آشکار شود تعجب و شگفتی آن کار نیز از میان خواهد رفت. اکنون به این نقطه باز می‌گردیم و می‌پرسیم چه اسباب و مقدماتی در پس قدرت و توان بنی‌امیه و چیرگی ایشان بر خلافت و ناتوانی بنی‌هاشم در رسیدن به خلافت بود؟

مقریزی دخالت اسباب و مقدمات نظری و تئوری خلافت، چه اخلاقی و دینی و اعتقادی را دور می‌داند و به علل عملی این کار می‌پردازد که در رأس آن جای گرفتن امویان در مقام ریاست بر قبایل و مناطق مختلف تحت نفوذ اسلام بود. و بدین‌سان او نام کارگزاران پیامبر بر مکه و طائف و نجران و کِنده و یمن و عمان و بحرین و تیماء و خیبر و فدک را ذکر می‌کند و یادآور می‌شود که تمامی آن‌ها از بنی‌امیه و هم‌پیمانان آن‌ها بودند. و سپس این نتیجه را به صورت پرسش مطرح می‌کند که: وقتی رسول خدا (ص) خود، این پایه را نهاد و بنی‌امیه را بر مردم مستولی ساخت به این صورت که آن‌ها را به سرپرستی مناطقی گمارد که خداوند برای او گشوده بود چگونه گمان بنی‌امیه قوت نگیرد و امیدشان گسترده نگردد و آرزوهایشان در رسیدن به حکومت پا نگیرد و ماندگار نشود؟

مقریزی در ادامه به این مطلب اشاره می‌کند که پیامبر (ص) بنی‌هاشم را به هیچ‌یک از کارها اختصاص نداد و علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) (به توصیه عبّاس عموی پیامبر) از پرسش از پیامبر در بستر بیماری‌اش که آیا او در حکومت

بهره و نصیبی دارد؟ خودداری کرد. و بعد از ذکر وقایع و مناسبت‌هایی که رسول خدا ﷺ از به حکومت رسیدن مردانی از بنی امیه در آن مناسبت‌ها خبر داده بود به دوران ابوبکر وارد می‌شود و می‌گوید: ابوبکر در قرار دادن و تعیین سرپرست امور، به رسول خدا اقتدا کرد و چون به خلافت رسید و ماجرای ارتداد عرب پیش آمد از فرستادن نمایندگان خود (به آن مناطق) خودداری کرد و یازده فرمانده برای یازده سپاه انتخاب نمود که از میان آن‌ها خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل و مهاجر بن امیه از بنی مخزوم و خالد بن سعید بن عاص و عمرو بن عاص از بنی امیه بودند که جنگ‌های رده را پایان دادند.

و آن‌گاه که ابوبکر تصمیم به فتح عراق و شام گرفت خالد بن ولید را بر سپاه عراق و یزید بن ابی سفیان را بر لشکر شام گمارد و سپس لشکریان دیگری به کمک یزید فرستاد که در رأس آن‌ها برادرش معاویه بن ابی سفیان و پس از معاویه، خالد بن سعید بن عاص و عکرمه بن ابی جهل و عمرو بن عاص و ولید بن عقبه بودند که فرماندهی نیروهایی دیگر را در شام به عهده داشتند و سپس خالد بن ولید نیز به آن‌ها پیوست و در نتیجه فتح شام به دست فرماندهان بنی امیه و هم‌پیمانان آن‌ها انجام شد.

بعد از زمان ابوبکر عمر بن خطاب نیز همین شیوه را ادامه داد و کارگزاران وی بر مکه و طائف و یمن و عمان و یمامه و بحرین و شام و جزیره و مصر از بنی امیه و هم‌پیمانان ایشان بودند.

مقریزی آن‌گاه سخن خود را با این نتیجه به پایان می‌برد: بنگر که در میان کارگزاران رسول خدا (ص) و همچنین کارگزاران ابوبکر و عمر، از بنی هاشم کسی نبود و این نمونه و نمونه‌های دیگر بود که دندان‌های بنی امیه را تیز کرد و جامشان را پر نمود و طنابشان را محکم کرد.

اکنون اگر بخواهیم با زبان سیاسی معاصر، نظر مقریزی را پیرامون اسباب و عواملی که به بنی امیه اجازه داد تا زمام حکومت را به دست گیرند و رقبای خود (یعنی بنی هاشم) را از صحنه خارج کنند بیان کنیم می‌توانیم بگوییم: امویان به این دلیل توانستند در شورا نامزد خود یعنی عثمان بن عفان را

انتخاب کنند و نیز در میدان جنگ مسلحانه بر علی بن ابی طالب غلبه کنند که آن‌ها از آغاز از دولتمردان بودند.

انسان اگر بخواهد دریابد که زمینه‌ساز انتقال حکومت به بنی امیه چه بود باید چگونگی پایه و اساس دولت دعوت محمدی^۱ و نیز دولت خلفای چهارگانه را دریابد و بفهمد که گرچه تأسیس دولت دعوت محمدی بلافاصله بعد از هجرت به مدینه شروع شد اما دولت حقیقی بعد از فتح مکه بنا گردید. زیرا مکه به آن‌گونه که فتح شد قریش مسلمان شده را به همراه زعما و بزرگانش با حفظ سیمت و موقعیت اجتماعی قبلی وارد دولت مدینه کرد و به آن پیوند داد. ضمیمه شدن آن‌ها به دولت مدینه به آن صورت، باعث شد که هر خانواده‌ای در مکه به خویشان و فرزندان خود بپیوندد و در نتیجه دولت (اسلام) همان دولت قریشی بود که فقط مسلمان شده بودند. و چون دولت قریش قبل از اسلام به لحاظ توان و نیروی مادی و نفرت از آن بنی امیه و بنی مخزوم بود^۲ و بعد از جنگ بدر یکسره در دست بنی امیه قرار گرفت بنابراین دولت دعوت محمدی پس از فتح مکه، به سرعت تبدیل به دولت قریش مسلمان با زعامت و فرماندهی غیر علنی بنی امیه گردید. و این امری است واقعی که شواهد متعددی آن را تأیید می‌کند.

به عنوان مثال به جایگاه و موقعیت پست ابوسفیان (پیشوای بنی امیه و قریش) در دولت دعوت محمدی بنگرید که چگونه اعتبار کامل او به وی برگردانده شد آن هم نه با تأخیر بلکه در همان ساعت که فتح مکه انجام گرفت

۱. منظور از «دولت دعوت محمدی» اموری است که حضرت محمد ﷺ در مدینه به عنوان یک رهبر سیاسی مذهبی به آن می‌پرداخت، مانند: جنگ و صلح و وضع و اجرای قوانین اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، همانند یک دولت، اما بدون تشکیل سازمان و وزارتخانه و سایر نهادهایی که در دولتها وجود دارد.

۲. برای آشنایی با محیط و جغرافی طبیعی و اجتماعی و اندکی سیاسی آن دوران، به پیوست شماره ۱ که از کتاب فجرالاسلام نوشته احمد امین، نویسنده معاصر مصری برگردان شده مراجعه فرمایید.

به فرمان پیامبر (ص) میان مردم مکه ندا داده شد که: هر کس به منزل ابوسفیان درآید در امان است. و بنگرید که با ابوسفیان در طول زندگی پیامبر (از هنگام فتح مکه) مانند شخص بزرگ قبیله رفتار می‌شد تا آنجا که برخی از منابع به نقل از ابن عباس نوشته‌اند که: ابوسفیان از پیامبر درخواستی نکرد مگر اینکه پاسخ مثبت شنید!

۱. آنچه مؤلف (دکتر جابری) از ابن عباس نقل کرده که پیامبر به درخواست‌های ابوسفیان پاسخ منفی نمی‌داد. همان‌گونه که در پاورقی کتاب ایشان آمده از کتاب ضحی الاسلام تألیف احمد امین مصری بوده و نقل ایشان کاملاً درست است و دلالت بر موقعیت ویژه ابوسفیان نزد پیامبر ﷺ دارد و اینکه این حدیث را مسلم در کتاب صحیح در باب مناقب ابوسفیان آورده تأییدی بر این فهم از روایت است. اما با مراجعه به صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۹۴۵ ح ۲۵۰۱ (چاپ دارالکتب العلمیة، بیروت. تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی) دریافتم که اولاً آنچه احمد امین در کتاب ضحی الاسلام ج ۲ ص ۱۲۲ بیان کرده و دکتر جابری هم سخن ایشان را بدون مراجعه به صحیح مسلم پذیرفته و به آن اعتماد نموده و نقل کرده متأسفانه صحیح نیست و اشکال دارد.

استاد احمد امین در ضحی الاسلام نوشته:

احادیث راجع به بنی اُمیّه در صحیح بخاری و صحیح مسلم بسیار اندک هستند. به عنوان نمونه حدیثی است که مسلم از ابن عباس نقل کرده است که: ابوسفیان از رسول خدا ﷺ چیزی نخواست مگر اینکه پیغمبر فرمود: «آری. همان‌گونه که در صحیح بخاری و مسلم در مناقب عباس (عموی پیامبر) و پسرش عبدالله که جدّ بنی عباس هستند نیز احادیثشان کم است.»

اندک بودن این احادیث شاید به این دلیل باشد که احادیثی که در مناقب امویان نقل شده نزد بخاری و مسلم صحیح نبوده و به این سبب آن را نقل نکرده‌اند.

برخی از مستشرقین وجود احادیث (همان احادیثی که میان اهل شام پخش شده بود) در مسند احمد بن حنبل پیرامون مناقب امویان را حاکی از شجاعت احمد و بی‌باکی وی در برابر عباسیان پنداشته‌اند و برعکس، نقل نشدن این‌گونه احادیث در صحیح بخاری و مسلم را ناشی از ترس و وحشت این‌ها از بنی عباس دانسته‌اند و اینکه این دو نفر با این کار خواسته‌اند راه مدارا و نرمش با حاکمان عباسی را در پیش گیرند. اما باید دانست که نظر این مستشرقین صحیح نیست بلکه اختلاف احمد بن حنبل و بخاری و مسلم به این جهت است که احمد بن حنبل کتاب خود را به گونه‌ای نوشته و آن دو به گونه‌ای دیگر، بلکه بخاری و مسلم در نقل احادیث شروطی را متعهد شده‌اند که احمد

→ خود را مقید به آن شروط نساخته است. و این موضوع ربطی به شجاعت و ترس و صراحت و چاپلوسی ندارد.

برای توضیح اشکال، متن حدیث را از صحیح مسلم نقل می‌کنم تا خوانندگان محترم به اشکال کتاب و چگونگی وقوع آن بهتر بی‌بیرند.

حدثنا عكرمة حدثنا ابو زُمَيْل حدثني ابن عباس قال: كان المسلمون لا ينظرون الى ابي سفيان ولا يقاعدونه فقال للنبي ﷺ: يا نبي الله ثلاث اعطينهن؟ قال: نعم قال: عندى احسن العرب واجمله أم حبيبة بنت ابي سفيان ازوجكها؟ قال: نعم، قال: ومعاوية تجعله كاتبين يدريك؟ قال: نعم، قال: وتؤمرنى حتى اقاتل الكفار كما كنت اقاتل المسلمين؟ قال: نعم.

قال أبو زميل: ولو لا انه طلب ذلك من النبي ﷺ ما اعطاه ذلك لانه لم يكن يسئل شيئاً الا قال: نعم.

یعنی: مسلمان‌ها نسبت به ابوسفیان بی‌توجه بودند و با او معاشرت نمی‌نمودند. ابوسفیان به پیامبر ﷺ گفت: ای پیامبر خدا با سه درخواست من موافقت می‌فرمایی؟ فرمود: آری، گفت: موافق هستی أم حبیبه (دخترم) که از خوبان و زیبارویان عرب است را به همسری بپذیری؟ فرمود: آری. گفت: موافقت می‌کنی که معاویه را نویسنده خود قرار دهی؟ فرمود: آری. گفت: موافقی مرا امیر لشکر قرار دهی تا همان‌گونه که قبلاً با مسلمان‌ها می‌جنگیدم اکنون با کفار بجنگم؟ فرمود: آری.

ابوزمیل گفت: اگر ابوسفیان این سه را از پیامبر درخواست نکرده بود آن حضرت این‌ها را به ابوسفیان نمی‌داد زیرا از پیامبر چیزی درخواست نمی‌شد مگر اینکه پیامبر پاسخ مثبت می‌داد.

این حدیث یک اشکال تاریخی دارد و آن (همان‌گونه که شارحان صحیح مسلم و دیگران گفته‌اند) مربوط به اولین درخواست ابوسفیان از پیامبر است. زیرا ازدواج پیغمبر با أم حبیبه زمانی بود که نخستین مهاجران مکه در حبشه بودند و أم حبیبه هم به همراه شوهر اولش عبیدالله بن جحش به آنجا هجرت کرد و چون عبیدالله در حبشه مسیحی شد رمله (ام حبیبه) از او جدا شد و پس از آن، پیغمبر از او خواستگاری کرد و رمله به همسری پیغمبر درآمد. اما درخواست ابوسفیان به زمان فتح مکه مربوط می‌شود.

دو اشکال دیگر به استاد احمد امین مربوط می‌شود. اول اینکه ایشان سخن ابوزمیل — که نامش سماک بن ولید است — را به ابن عباس نسبت داده در حالی که در صحیح مسلم از ابن عباس نقل نشده بلکه از ابوزمیل نقل شده است. دوم اینکه جناب امین فعل

و آن‌گاه که به این مطلب آنچه را که قبلاً مقریزی گفته بود بیفزاییم که: پیامبر ابوسفیان را کارگزار و حاکم نجران ساخت. و عتّاب بن اُسَید را بعد از فتح مکه بر حکومت آن ابقا کرد و عمّال خود بر یمن و بحرین را از میان امویان و هم‌پیمان‌هایشان برگزید در می‌یابیم که چگونه اساس دولت دعوت محمدی بعد از فتح مکه با پایه‌های دولت قریش منطبق گردید و سرپرست و متولی قدرت اداری و مالی (حاکمان و کارگزاران صدقات) را مردانی به دست گرفتند که پیش از فتح مکه نیز همانها به دست داشتند یعنی بنی امیه و هم‌پیمان‌های بنی امیه. و زمانی که در دوران ابوبکر جنگ‌های رده پیش می‌آید می‌بینیم که باز قدرت نظامی در کف ایشان است و فرماندهان نظامی در جنگ‌های رده و با مدعیان نبوت از بنی مخزوم و بنی امیه بودند و نیز همین سرداران نظامی بودند که در عراق و شام و ایران و مصر و افریقا جنگیدند و این سرزمین‌ها را فتح کردند و این داستان همچنان به پیش می‌رود و ادامه می‌یابد و آن‌گونه که در اثر آمده است: «أشراف الناس فی الجاهلیة هم اشرافهم فی الاسلام ما فقها» یعنی بزرگان مردم در جاهلیت همان بزرگان در اسلام هستند مادام که از فهم و شناخت بهره‌مند باشند.

→ مجهول «یُسئل» در جمله: لم یکن یُسئل را معلوم نقل نموده و فاعل فعل را ابوسفیان دانسته و فرموده است: ابوسفیان چیزی از پیغمبر درخواست نمی‌کرد ... در حالی که این فعل مجهول است و معنی آن این است: از پیغمبر چیزی درخواست نمی‌شد مگر اینکه آن حضرت پاسخ مثبت می‌داد. در نتیجه این حدیث را نمی‌توان جزو مناقب ابوسفیان دانست و به او اختصاص داد. توجه به بیتی که دربارهٔ پیامبر سروده شده معنی کلام ابوزمیل را روشن می‌کند:

ما قال لا قطّ الا فی تشهده لو لا التشهد لم تسمع له لاء

یعنی: هیچ‌گاه پیامبر کلمه لا (نه) را جز در تشهد به زبان نمی‌آورد و اگر تشهد نبود کلمه لا (نه) از او شنیده نمی‌شد.

همین مضمون را فرزدق دربارهٔ حضرت سجاد سروده:

ما قال لا قطّ الا فی تشهده لو لا التشهد کانت لاء نعم

یعنی: هرگز لا نگفت مگر در تشهدش، و اگر تشهد نبود لای او نعم (آری) بود. هر دو شعر بیان‌کنندهٔ سخاوت پیامبر و امام سجاد است.